

۲۷۱

چرخ

سازمان
ادبیاتی
عالمی
انسانی
کتابی

سال بیست و یکم، شماره ۶۰
شماره دوفصلی، ۶۶۰، تیر ۸۳
ماهنامه ۱۶۸ صفحه، ۱۶۰۰۰ تومان

جاگاه انسان در شاهنامه

- حماسه‌ی عمده‌ی
- مارش پیروزی دین بین تو
- چه گوارا جوانان

ویرانه‌های
جوانان



چیستا

(سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری)

تیرماه ۱۳۸۳ - شماره ۱۰
سال بیست و یکم (شماره ۲۱۰)
طرح جلد: میترا چرخیان
طرح صفحه سوم جلد: توسی

در این شماره:

مقاله:

- ۷۲۳ اشاره - پرویز شهریاری
- ۷۲۷ حماسه‌ی عمو هو - خورشید مومنی
- ۷۲۹ مارش پیروزی و دین بین فو - برگردان: منوچهر بصیر
- ۷۳۰ جایگاه انسان در شاهنامه - عباس چرخ چی
- ۷۳۹ دریاهای کردارهای هوشمندانه‌ی رخس در شاهنامه - محمدحکیم آذر
- ۷۴۵ چنین گفت خیام... چنین گفت حافظ... دکتر منیژه مشیری نشری
- ۷۵۸ تمدن‌های باستان و پرستش ایزدان - یداله غلامی
- ۷۶۵ خرداد و امرداد، کمال و بی‌مرگی - دکتر فاطمه جدلی
- ۷۶۹ فرزندان نور - معصومه حیدری
- ۷۷۲ عقل و دل - محمد شریعتی
- ۷۷۶ مفهوم و ویژگی‌های جوان‌مردی - شاپور رضا برنجیان
- ۷۸۲ همایش ملی زنان کارگر - برگردان: مهدخت هاشمی
- ۷۸۷ چه گوارا با جوانان سخن می‌گوید - برگردان: بابک پاکزاد
- ۷۹۳ این سرزمین مال ماست - خسرو صادقی بروجنی

داستان:

- ۷۹۷ فلسفه‌ی لذت و خوشبختی - حبیب اله شاه‌رکنی
- ۸۰۳ نوآم چامسکی - اندرو ادگار، برگردان: مهدی شاکری
- ۸۰۶ این زندگی؟ - محمدرضا باقری فشمی
- ۸۱۰ بودن و نبودن، مساله این است! - کامیار کامران

نقد کتاب:

- ۸۱۲ نام خوب - دکتر پیمان‌ه روشن‌زاده
- ۸۱۷ اندوه مارمولک کوچک - برگردان: مهدخت هاشمی
- ۸۲۱ یک شب - سرگئی سارناتسکف، برگردان: سیف‌اله گلکار

شعر:

- ۸۲۵ آرمان شهری از نوعی دیگر - دکتر پرویز وجبی
- ۸۳۴ - ۸۳۸ با شعرهایی از: نیما یوشیج - احسان طبری - ژاله اصفهانی - بهنام - محمدرضا محمودزاده - داوود ملک‌زاده

کولکون:

- ۸۳۸ برنج - هوشی مینه، برگردان: منوچهر بصیر
- ۸۳۹ پرستو - پرویز شهریاری
- ۸۴۵ کتاب‌هایی که به دفتر چیستا رسیده است
- ۸۴۶ - ۸۵۵ روزنه: آرمن نویسیان - پیمان‌ه روشن‌زاده
- ۸۵۶ انواع سال در گاه‌شماری زرتشتی - همایون صنعتی
- ۸۶۱ فهرست مطالب سال بیست و یکم چیستا



جایگاه انسان در شاهنامه

عباس چرخ چی

قبل از آغاز این مبحث لازم به یادآوری است که نگارنده به عنوان یک شاهنامه خوان و دوست دار این شاهکار عظیم حکیم بزرگ فردوسی و نه به عنوان یک شاهنامه شناس، این مطلب را به رشته ی تحریر درآورده است. از این یادآوری، هدف آن است که شبهه ای در محافل محققان و استادان خبره ی امروزی شاهنامه به وجود نیاید، تا نگارنده این متن بتواند با خاطری آسوده همراه با فروتنی یک شاگرد به این محافل روی آورده و از غنای معنوی آن بهره گیرد.

اما انتخاب این عنوان را علت چیست؟

انسان امروزی در آغاز سده ی بیست و یکم قرار دارد. او در این مسیر از عهد باستان تاکنون مراحل بسیار زیادی را پشت سر گذاشته و همراه با رشد و ترقی جامعه متحول گردیده و درجه های پیشرفت را طی نموده است. حال پرسش این است که آیا این تحولات با خود تغییر ماهوی انسان را به همراه داشته است یا نه؟ به دیگر سخن آیا جوهره ی انسان نیز به کلی دگرگون شده است یا نه؟ در مقابل این پرسش دوگونه جواب وجود دارد.

پاسخ نخست، از طرف آنان است که ارج و مرتبه ی انسان را تا سطح ماشین کاهش می دهند و برای او همان تعریفی را قایلند که برای ماشین. این دسته پاسخ به ویژه در جوامع پیشرفته ی صنعتی، مستقیم یا غیرمستقیم از طرف کسانی ارایه می گردد که ثروت اساسی جامعه را که حاصل دسترنج عموم مردم بوده، در اختیار دارند و به انسان تنها به عنوان ابزار کار می نگرند.

در محتوای چنین پاسخی جایی برای ارزش های معنوی انسان باقی نمی ماند. این پاسخ در نهایت به جمله ی زیر خلاصه می گردد:

«در طی تحول جامعه، از عهد باستان تا عصر تکنولوژی حاضر، انسان عهد حجر به ماشین تبدیل شده است.»

پاسخ دوم، جوهره ی انسانی انسان را با وجود تحولات اجتماعی و تغییراتی که در برخوردها و



عمل کرده‌های او پدید آمده است، عوض نشدنی در نظر گرفته و برای آن ارزش مادی و معنوی ویژه‌ای قابل است.

کسانی که چنین پاسخی را ارایه می‌دهند، بر این باورند که جوهره‌ی انسان بر ارزش‌هایی استوار است که از موجودیتی ابدی برخوردارند. این ارزش‌ها البته تحول‌پذیرند، ولی تحول آن‌ها به معنی نفی آن‌ها نیست. آن‌ها در جریان این تحول غنی و غنی‌تر می‌گردند. با کمال تاسف در جوامع مختلف به‌ویژه در جوامع پیش‌رفته‌ی صنعتی، روابط اجتماعی و نظام‌های سیاسی - اقتصادی بر سودجویی مطلق پایه‌ریزی شده است. در چنین شرایطی جایگاه واقعی انسان مشخص نبوده، برای انسان آن‌چنان که ویژه‌ی مقام و شخصیت اوست، ارزش قابل نیستند. درست بر مبنای آگاهی از مطلب یادشده است که نگارنده برای این متن عنوان «جایگاه انسان در شاهنامه» را انتخاب نموده است. در حقیقت فردوسی برای معرفی انسان ارزش‌هایی را مطرح می‌کند که ابدی و نیستی‌ناپذیرند. این ارزش‌ها تنها با اندکی پیرایش در عصر حاضر نیز از اصالت و حقانیت برخوردارند. ما در این جا می‌کوشیم تا پاره‌ای از این ارزش‌ها را، آن‌چنان که در شاهنامه تجلی می‌کنند، نشان دهیم.

درباره‌ی انسان و نقش و مقام او در جهان، در آثار شاعران، نویسندگان و فلاسفه‌ی بعد از اسلام، سخنان نغز و پرمایه‌ای می‌توان یافت. شخصیت‌های ادبی، فلسفی و علمی هم‌چون مولوی، حافظ، پورسینا و... برای «اشرف مخلوقات» جایگاه ویژه‌ای در پهنه‌ی هستی قابل بودند. مولوی در این باره چنین می‌گوید:

ای قوم به حج رفته، کجایید، کجایید	معشوق در این جاست بیایید، بیایید
معشوق تو همسایه‌ی دیوار به دیوار	در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
گر صورت بی صورت معشوق ببینید	هم‌خواجه و هم بنده و هم قبله شما یید

در جایی دیگر باز او می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	بس چه گویم چون ز مردن کم شدم
بار دیگر از فلک پران شوم	و آن چه کاندلر وهم ناید آن شوم

عطار همه‌ی معنی هستی را در انسان خلاصه کرده، چنین می‌نویسد:

تویی معنی و بیرون تو اسم است	تویی گنج و همه عالم طلسم است
زهی فر حضور نور آن ذات	که بر هر ذره می‌تابد ز ذرات
تو را بر ذره ذره راه بینم	دو عالم ثم وجه الله بینم

فردوسی را اما نباید تنها یک تاریخ‌نویس و ادیبی که تاریخ عهد باستان را به‌رشته‌ی نظم



درآورده است، به حساب آورد. او حکیم برجسته‌ای است که از جهان‌بینی منسجم و عمیقی بهره‌مند است. همین عمق و انسجام جهان‌بینی اوست که هم‌چون رشته‌ای ناگسستنی دُرهای کلام او را به هم می‌پیوندد و اشعار حماسی او را به صورت گردن‌بندی زینت‌بخش که بر سینه‌ی تاریخ ایران جلوه‌ای جاودانی دارد، درمی‌آورد.

در این جهان‌بینی مقوله‌ی انسان جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. فردوسی برای انسان ارزشی بالاتر از هستی و «چرخ بلند» قایل است. او در آن جا که از روزگار، بی‌وفایی و ناسازگاری او گله‌مند است، هم از زبان «سپهر بلند» چنین می‌سراید:

چنین داد پاسخ سپهر بلند	که ای مرد گوینده‌ی بی‌گزند
چرا بینی از من همی نیک و بد	چنین ناله از دانش کی سزد
تو از من بهر باره‌ای برتری	روان را به‌دانشی همی پروری

فردوسی انسان را کلید بندها، پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد که دام و دد را به فرمان خود درآورده است، دانسته و او را نتیجه و معنای دو جهان می‌شناسد:

چو زین بگذری مردم آمد پدید	شد این بندها را سراسر کلید
پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد	مر او را دد و دام فرمان برد

.....

ز راه خرد بنگری اندکی	که معنای مردم چه باشد یکی
ورا از دوگیتی برآورده‌اند	به‌چندین میانجی بپرورده‌اند

فردوسی انسانی را که این چنین قدر می‌شناسد و ارج می‌نهد، همواره با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و صفات برجسته معرفی می‌کند. این ارزش‌ها کدامند و انسان واقعی در دیدگاه فردوسی چگونه انسانی است؟ ما در این جا می‌کوشیم که از مجموعه‌ی صفاتی که در شاهنامه به عنوان خصایل نیکو نام برده شده است، درباره‌ی سه صفت، خردمندی، دادگری و مبارزه‌جویی مطالبی را مطرح نماییم.

خرد و انسان خردمند

در سرتاسر شاهنامه برای خرد ارزشی والا و بی‌همتا در نظر گرفته شده است و انسان خردمند جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در آغاز شاهنامه، در ستایش خرد چنین می‌سراید:

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد
خرد افسر شهریاران بود	خرد زیور نامداران بود



خرد زنده‌ی جاودانی شناس	خرد مایه‌ی زندگانی شناس
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست‌گیر بهر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غمیست	ازویت فزونی و زویت کمی است

به این ترتیب در نزد فردوسی، خرد ارزنده‌ترین داده‌ی ایزد، تاج سر شاهان، زینت نام‌آوران است. خرد زنده‌ی جاوید، هستی‌بخش زندگی، رهنمای انسان و مایه‌ی دلگشایی اوست. شادی و غم انسان، فزونی و کاستی او از خرد اوست.

فردوسی برترین صفت خداوند را در این می‌بیند که جان و خرد را آفریده است:

به نام خداوند جان و خرد	کز این برتر اندیشه برنگذرد
-------------------------	----------------------------

در مقابل این صفت نیکو و برجسته‌ی انسانی، نابخردی و نادانی قرار می‌گیرد که مایه‌ی دل‌ریشی انسان‌های نابخرد و نادان است:

چه گفت آن هنرمند مرد خرد	که دانای ز گفتار او برخورد
دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش	کسی گاو خرد را ندارد ز پیش
همان خویش بیگانه دارد و را	هشیوار و دیوانه خواند و را

در میان شاعران و نویسندگان، حکما و فلاسفه‌ی هم‌عصر حکیم عالی‌قدر، فردوسی و حتا قبل و پس از آن کم‌تر کسی است که هم‌چون او برای خرد ارج و منزلت قایل گردد.

در شاهنامه شخصیت‌هایی مانند: سام نریمان، رستم، سیاوش، بزرگمهر و... که فردوسی همواره از آن‌ها به نیکی یاد می‌کند، به عنوان انسان‌های خردمند معرفی می‌شوند. برای نمونه درباره‌ی بزرگمهر و نشان دادن خردمندی او در شاهنامه داستان زیر آورده می‌شود:

خسرو انوشیروان در خواب می‌بیند که گرازی با او بر سفره نشسته است. برای تعبیر این خواب، کارگزاران دربار بزرگمهر را معرفی می‌کنند و او تعبیر را در آن می‌بیند که در حرم شاه مردی به جامه‌ی زن پنهان است. هنگامی درستی این تعبیر بر خسرو آشکار می‌شود، شاه او را می‌نوازد و بزم‌های هفت‌گانه‌ای را که به «هفت بزم» معروف است، به خاطر او ترتیب می‌دهد. در این بزم‌ها، بزرگمهر سخنانی را در پاسخ به پرسش‌های شاه مطرح می‌کند که نشان‌دهنده‌ی خردمندی و درایت اوست. پاره‌ای از این مطالب چنین‌اند:

چو باید که دانش بیافزایدت	سخن یافتن را خرد بایدت
در نام جستن دلیری بود	زمانه ز بد دل به‌سیری بود
گشاده‌دلان را بود بخت یار	انوشه کسی گاو بود بردبار
هر آنکس که جوید همی برتری	هنرها نباید بدین داوری
یکی رای و فرهنگ باید نخست	دوم آزمایش نباید درست



ز هر نیک و هر بد گرفتن شمار
بشستن دل از کژی و کاستی
به تن کوشش آری، بلندی بود

سوم بار بایدت هنگام کار
چهارم خرد باید و راستی
به پنجم گرت زورمندی بود
و باز می گوید:

وزین پنج هرگز نباشد به رنج
ندارد غم آن، کز و بگذرد
نه گر بگذرد زو، شود تافته
نگوید که بار آورد شاخ بید
شود پیش و سستی نیارد بکار
ستایش خرد، خردمندی و انسان خردمند در شاهنامه بارها و بارها در جریان حوادث حماسی مختلف تکرار می شود.

در این جا نمونه های دیگری می آوریم:
هنگامی که سام نریمان فرزند خود زال را پند می دهد، او را به هم نشینی با خردمندان
فراخوانده، و از همدمی با نادانان باز می دارد:
دگر با خردمند مردم نشین
که نادان نباشد بر آیین دین
در این باره که فرزندان نوذر شایستگی جانشینی او را ندارند، زال به بزرگان توصیه می کند که
شاهی را انتخاب کنند که از دیهیمش بخردی بتابد:

اگر داری توس و گسته فر
نزیب بر ایشان همی تاج و تخت
که باشد بدو فزّه ایزدی
در جایی دیگر هنگامی که رستم از دیدار اسفندیار به نزد زال دستان باز می گردد، در توصیف
اسفندیار با پدر خود چنین می گوید:

سواریش دیدم چو سرو سهی
هم چنین فردوسی از زبان گرسیوز درباره ی سیاوش چنین می گوید:
بیامد به نزدیک افراسیاب
که او را ز شاهان کسی نیست جفت
ز هوش و دل و شرم و گفتار اوی
تو گویی خرد داردش در کنار
وز آن روی گرسیوز اندر شتاب
همه رازهای سیاوش بگفت
ز خوبی و دیدار و کردار اوی
دلیر و سخن گوی و گرد و سوار



داد و انسان دادگر و دادجو

صفت انسانی دیگری که فردوسی برای آن ارزشی والا در شاهنامه قایل است، عدالت و دادگری است.

در شاهنامه مقوله‌ی داد، از مفهوم عمیق و بسیار وسیعی برخوردار است. این مفهوم را در سه عرصه می‌توان دید: طبیعت، اجتماع و انسان.

در مفهوم نخست و در عرصه‌ی طبیعت می‌توان پیوند داد را با عناصر طبیعی مشاهده نمود. در چنین مفهومی داد با بهار، باران، سبزه، رود، بهشت و... معادل است:

از ابر بهاران ببارید نم	ز روی زمین زنگ بزدود غم
جهان گشت پر سبزه و رود آب	سر غمگنان اندر آمد بخواب
زمین چون بهشتی شد آراسته	ز داد و ز بخشش پر از خواسته
جهان شد پر از خوبی و ایمنی	ز بد بسته شد دست اهریمنی
و باز در جایی دیگر گفته شده است:	
زمین گشت پر سبزه و آب و نم	بپاراست گیتی چو باغ ارم
توانگر شد از داد و از ایمنی	ز بد بسته شد دست اهریمنی

در مفهوم دوم، داد جنبه‌ی اجتماعی می‌یابد. این مفهوم در سرتاسر شاهنامه عامل اصلی و موثر شکل‌گیری حوادث تاریخی را تشکیل می‌دهد. فردوسی از داد به‌عنوان وسیله‌ی محک زدن سیستم‌های اجتماعی و عمل‌کرد شاهان و شخصیت‌های شاهنامه بهره می‌جوید. فریدون هنگامی که بر تخت شاهی می‌نشیند همت خود را بر آن می‌نهد که داد و آبادی را جانشین بیداد و ویرانی کند:

وز آن پس فریدون بگرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز کز راه بیداد دید	هر آن بوم و بر کان نه آباد دید
به‌داد و به‌آباد شه دست زد	چنان کز ره هوشیاران سزد

و باز درباره‌ی آغاز به‌تخت شاهی نشستن کیخسرو چنین می‌نویسد:

بگسترده‌گرد جهان داد را	بکند از زمین بیخ بیداد را
هر آن جاکه ویران بد آباد کرد	دل غمگنان از غم آزاد کرد
همه بوم ایران سراسر بگشت	به‌آباد و ویرانی اندر گذشت
هر آن بوم و بر کان نه آباد بود	تبه بود و ویران ز بیداد بود
درم داد و آباد کردش ز گنج	ز داد و ز بخشش نیامد بهرنج



بهر شهر بنشست و بنهاد تخت
چنان چون بود مردم نیک‌بخت
هم‌چنان که از این کلام آشکار است، داد با آبادی و نیک‌بختی و بیداد با ویرانی و غم‌پیوندی ناگسستی دارد.

در مفهوم اجتماعی داد، از نظر فردوسی این مقوله، بیان‌گر و معرف نظامی است طرف‌دار آبادانی، رنج‌دایی، بخشش و نیک‌بختی انسان‌ها به‌ویژه زحمتکشان و مردم تهی‌دست. فردوسی شرایطی را که در آن ستم و بیدادگری حکومت کند، چنین نشان می‌دهد:

به‌پستان‌ها در شود شیر خشک	نبوید به‌نافه درون نیز مشک
زنا و ربا آشکارا شود	دل ترم چون سنگ خارا شود
به‌دشت اندرون گرگ مردم خورد	خرده‌مند بگریزد از بی‌خرد
شود خایه در زیر مرغان تباه	هر آنگه که بیدادگر گشت شاه

او از چنین شرایطی بیزار است و نفرت خود را از بیدادگری و بیدادگر بارها و بارها نشان می‌دهد. او همواره به‌شاهان تاکید می‌کند که از ستم و ستم‌گری بپرهیزند.

پس از شرحی که در شاهنامه، درباره‌ی مرگ افراسیاب ستمگر آمده است، فردوسی چنین داد سخن می‌دهد:

سپهبد که با فر یزدان بود	همه خشم او بند و زندان بود
چو خونریز گردد بماند نژد	مکافات باید ز چرخ بلند
چنین گفت موبد به‌بهرام تیز	که خون سر بیگناهان مریز

از مقوله‌ی داد مفهومی دیگری را که در پیوند با دو مفهوم پیشین است، می‌توان استخراج نمود. این مفهوم بیانگر ارزش و خصلتی است که فردوسی آن را به‌عنوان یک خصلت والای انسانی معرفی می‌نماید. این خصلت همانا دادجویی و دادخواهی است. انسان دادجو و دادخواه نمی‌تواند در مقابل نظام بیدادگر و شاه ستمکار خاموش بنشیند. همین خصلت انسانی است که کاوه‌ی آهنگر را علیه ضحاک برمی‌انگیزاند. جریان دادخواهی کاوه‌ی آهنگر در محضر ضحاک، در شاهنامه، چنین تصویر شده است:

خروشید و زد دست بر سر ز شاه	که شاهان منم کاوه‌ی دادخواه
بده داد من کامدستم دوان	همی نالم از تو به‌رنج روان
ز تو بر من آمد ستم بیش‌تر	زند هر زمان بر دلم نیش‌تر

هجونامه‌ی فردوسی علیه سلطان محمود با وجود خطرهایی که علیه او با خود به‌همراه دارد، در حقیقت نتیجه‌ی عمل‌کرد این خصلت حق‌طلبی و دادخواهی است.



رزمندگی و انسان رزمنده

از جمله دیگر خصایل انسانی که فردوسی برای آن ارزش و اعتبار ممتازی قایل است، رزمندگی و مبارزه‌جویی است. در شاهنامه انسان پیکارگر هم‌چون انسان خردمند و انسان دادگر و دادجو از جایگاه رفیعی برخوردار است.

این سه خصلت یعنی خردمندی، دادجویی و پیکارگری، دارای پیوندی ناگسستنی هستند. در حقیقت انسان خردمند آن گاه که بیداد بر جامعه حکمرانی نماید و آنگاه که بیدادگر بر مردم ستم روا دارد، به دادخواهی برمی‌خیزد.

حماسه‌ها و داستان‌های تاریخی شاهنامه مملو است از مبارزات پهلوانان و انسان‌های خردمند دادجو علیه بیدادگری.

در این جا ما به چند نمونه می‌پردازیم:

هنگامی که نوذر، فرزند منوچهر بر تخت شاهی می‌نشیند، بساط بیدادگری و خودکامگی می‌گسترده. مردم از این بیدادگری به‌ستوه آمده، علیه او به مبارزه برمی‌خیزند.

برین برنیامد بسی روزگار	که بیدادگر شد سر شهریار
ز گیتی برآمد هرجای غو	جهان را کهن شد سر از شاه نو
چه او رسم‌های پدر در توش	ابا موبدان و ردان تیز گشت
همی مردمی نزد او خوار شد	دلش برده‌ی گنج و دینار شد
کدیور یکایک سپاهی شدند	دلیران سزاوار شاهی شدند
چو از روی کشور برآمد خروش	جهانی سراسر برآمد به جوش

داستان بیا خواستن کاوه‌ی آهنگر علیه ضحاک ستمکار نیز در شاهنامه خواندنی است.

کاوه‌ی آهنگر پس از ایراد سخنرانی علیه ضحاک و پاره نمودن محضر دروغین او، به میان مردم کوچه و بازار می‌رود و آن‌ها را به مبارزه علیه ضحاک فرا می‌خواند:

خروشید و برجست لرزان ز جای	بدرید و بسپرد محضر به پای
گرانمایه فرزند او پیش اوی	ز ایوان برون شد خروشان به کوی

رستم برجسته‌ترین و مبارزترین شخصیت شاهنامه است؛ فردوسی درباره‌ی او چنین می‌گوید:

شگفتی به گیتی ز رستم بسیست	کزو داستان در دل هر کسیست
به گیتی ندیدم چنو یک سوار	که باشد به رزم اندرون پایدار



به خشکی چو پیل و به دریا نهنگ خردمند و بیدار دل مرد جنگ
خصلت رزمندگی به تعبیر شاهنامه البته به معنای طرفداری از جنگ نیست و انسان رزمنده
آن نیست که آتش جنگ برافروزد، چه، فردوسی به درستی از این موضوع آگاه است که «همه ز
آشتی، کام مردم رواست». در حقیقت از نظر فردوسی جنگی که بر علیه بیداد باشد، حق است
و گرنه او از جنگ ناحق که حاصلی جز ویرانی، کشت و کشتار و ریختن خون بی گناهان ندارد،
بیزار است. از این رو در شاهنامه، رستم، این رزمنده ترین شخصیت حماسه ها که در جنگ و
سستی های بی شمار شرکت نموده است، صلح جو و طرفدار صلح و آشتی است. روحیه ی
صلح طلبی رستم هنگامی که کاوس به او دستور می دهد تا لشکر خویش را به جنگ با افراسیاب
بسیج کند، به خوبی آشکار است. رستم در مخالفت با این دستور چنین سخن می گوید:

کسی کاشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
و کاووس را از جنگ و خونریزی باز می دارد:

همه یافتی جنگ خیره مجوی دل روشنست ز آب تیره مشوی
هم از جنگ جستن نگشتیم سیر به جایست شمشیر و جنگال شیر

کاووس همین که مخالفت رستم را با جنگ می بیند، بر او خشمگین شده و او را متهم می کند
که افکار صلح طلبانه را او به سیاوش داد.

چو کاووس شنیده شد پر ز خشم برآشت از آن کار و بگشاد چشم
به رستم چنین گفت شاه جهان که ایدر نماند سخن در نهان
که این در سر او تو افکنده ای چنین بیخ کین از دلش کنده ای
تن آسانی خویش جستی درین نه افروزش تاج و تخت و نگین
ترا دل به آن خواسته شاد شد همه جنگ در پیش تو باد شد

در پایان این مطلب باید یادآور شد که در شاهنامه، خصایل انسانی دیگر نیز مانند راستی،
مردمی و... مورد ستایش قرار گرفته است، ولی ما به همان سه خصلت فوق بسنده نمودیم.

کتاب شناسی

شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، نشر سازمان انتشارات جاویدان، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲.